

بسم

باسم تعالی
سال تولد حمایت از کار و سرمایه ایران
بیست و پنجمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

امتازات تحریک

سلام علیکم

حضور ارزشمند آن امتازات در بیست و پنجمین دوره نمایشگاه بین المللی کتاب تهران شایسته احترام است. این حضور فعال، نمودار توانایی و بالندگی فرهنگی و کوشش جهت تحقق فضایی برای والای انسانی و پویایی در راه وصول به حقایق است.
از تلاش ارزشمند شما در راه توسعه فرهنگی با اعتماد و غرور بزرگوار به شما عرض عرض می‌نمایم. این دوره نمایشگاه قدر دانی می‌شود.

بهمن دی
معاون امور فرهنگی و رئیس نمایشگاه

تألیف:

مهندس بابک سادات



تخته سیاه

سرشناسه : سادات، بابک، -۱۳۶۱
عنوان و پدیدآور : ریاضی را آسان بیاموزیم (رشته تجربی) // تألیف بابک سادات.
مشخصات نشر : تهران : تخته‌سیاه، ۱۳۹۲.
مشخصات فیزیکی : ۹۹ ص.
شابک : 978-600-6997-50-6 : ۸۰۰۰۰ ریال
وضعیت بررسی : فیا
موضوع : ریاضیات -- راهنمای آموزشی (متوسطه)
موضوع : ریاضیات -- مسائل، تمرین‌ها و غیره (متوسطه)
QA ۱۳۹ / س ۱۳ / ۹۷۸ :
ردبندی کنگره :
ردبندی دیویی :
شماره کتابشناسی ملی : ۳۸



انتشارات تحقیقه سیاه

نام کتاب: ریاضی را آسان بیاموزیم (رشته تجربی)

مؤلف: مهندس بابک صادات

ویراستاران علمی: مجید رضایی، نوید مجیدی

ناشر: تخته‌سیاه

چاپ اول: ۱۳۹۲

تیراڑ، ۱۵۰۰ جلد

صفحه آرایی: صنم آفریگان، راحله مراغه

مدیر هنری چاپ جلد : حسین جلیلی

طراح جلد: پژمان آرام فر

ناظر چاپ: عبدالمفتوحی

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

شماره: ۶ - ۵۰ - ۶۹۹۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

صندوق پستی ۴۳۴-۱۳۱۴۵ انتشارات تخته سیاه



شماره تماس: ۶۶ ۴۰۰ ۳۳ - ۶۶ ۴۰۰ ۳۰۰



سخن ناشر

قبل از اینکه زنگ بزنم، در رو باز کرد، نسیمی که از پشت سرش می‌آمد، حس بویایی‌ام رو تحریک کرد، بوی عجیبی بود، خیلی عجیب ...

نه اشتباه کردی، بوی کزنده نبود، چیل^۱ هم همینطور، با همه‌ی این بوها فرق می‌کرد، بوی اراده بود. بوی اراده بود. بوی تنی بود که تک تک سلول‌هایش از خستگی کیش می‌اومدن ولی محکم پای قاعده‌هایش وایساده بودن ...

بهش گفتم: معنی می‌کنم، اینم تایپیست، آقا مجید رو ساعت دوازده و نیم شب از خونش کشیدیم بیرون که کسی به نم ...

یه ساعت قبل از بیدار شدن زنگ زده بود، بعد از دو روز سفر کاری سنگین وقتی رسیدم فرودگاه و داشتم از پله‌های هواپیما می‌اومدم، یک زد. گفتم نشستم پشت کامپیوتر و دارم حسرت. زمان شب تا صبحی رو می‌خورم که داره هدر می‌ره. گفتم: کی می‌شد شب تا صبح هم تایپیست داشتیم.

خواستم بهش بگم، یعنی می‌تونم تا صبح هم پای کار بشینم؟ اما بعد فکر کردم چه سؤال احمقانه‌ای ... مگه خستگی بیدار بونی داره، هرچه هست تو وجود خود آدماس ... این تیپ موجودات که خسته نمی‌شن ...

بهش گفتم ساعت دوازده و پنج دقیقه‌ی ... زودتر بهم می‌گفتی، ولی یه کم بهم مهلت بده ...

و حالا، یک ساعت بعد از مکالمه، همراه با تایپیست، روش ایستاده بودم، از خوشحالی چشم‌هایم برق می‌زد.

گفت: بریم بالا، بچه‌ها منتظرن ...

در انتشارات رو که باز کردیم، خواب از سرم و مجید ... و دردنش خیلی سخت بود، هرکدوم از بچه‌های تیم تألیف و ویراستاری کتاب، یه طرف مشغول کار کردن ... تألیف، ویراستاری و بازنویسی بدون وقفه انجام می‌شد، به صورتشون که نگاه میکردی اثر خستگی ... چهره رو، با همه‌ی وجودت لمس می‌کردی، اما وقتی نگاهت به زیر پلک‌های نیمه‌بازشون می‌افتاد، پشتکار و اراده‌ی توی چشمشون، تنت رو می‌لرزوند ... بیش‌تر از ده روز بود که یک تیم تألیف، به شکل شبانه‌روزی و انتشارات مستقر شده بود تا کار نهایی کردن کتاب ریاضی تجربی رو به انجام برسونه و حالا به جای خستگی و بی‌وقته، تیم تألیف تصمیم گرفته بود، وارد کردن ویرایش‌ها و بازنویسی‌های کتاب رو هم از شب تا صبح انجام بده ...

نشستم توی انتشارات و بهشون نگاه کردم، یاد سال‌ها پیش افتادم، زمانی که سال اول دبیرستان بودم، روز اول مدرسه، جلسه‌ی اول، ساعت پنج صبح یک مهر هزار و سیصد و شصت و هشت ...

باورم نمی‌شد وادارمون کردن پنج صبح بیایم مدرسه، به چهره‌ی بقیه‌ی دانش‌آموزها نگاه کردم، اونا هم متعجب بودن ...

^۱. Creed

^۲. Chanel



برپا... مدیر مدرسه، آقای شفیع وارد کلاس شد، با سر اشاره کرد که بنشینید، یک تکه گچ از پای تخته سیاه برداشت و یک خط کسری بزرگ کشید... بعدش هم صورت و مخرج کسر رو پر کرد از x و $2x$ و رادیکال و $\sin$ و $\cos$ و...

بعد گفت: می‌خوایم ساده‌اش کنیم، باید چکار کنیم؟...

همه ی بچه‌ها، هاج و واج به کسر گنده عجیب نگاه می‌کردن... با خودم فکر کردم، گمونم آقای مدیر x فاکتور می‌گیریم... فکر کردم فاکتور دیگه چیه؟ مدیر گفت: خوبه، اینم فاکتور از x ... یکی دیگه از x هست... کرد و گفت: آقا اونجا اتحاد اول نیست؟... باز فکر کردم اتحاد دیگه کدومه؟! که یه دفعه آقا مدیر بهم اشاره کرد و گفت: تو بگو، تو چرا زل زدی به تخته و هیچی نمی‌گی؟ گفتیم: آقا ما... ما... با دقت بیشتر... به تخته نگاه کردم و با همه ی وجود تمرکز کردم و فقط تونستم بگم، آقا به دو ساده نمی‌شه؟... گفت: آقا این سه نیست... نفس راحتی کشیدم و با دقت بیشتری به تخته خیره شدم... کلاس تموم شد و آقای... د و... یادتون نره، کار نیکو کردن از پر کردن است، وقتی محکم و قوی پای کار بشینی و همه ی استو کنی نتیجه بگیر، بالاخره به جواب می‌رسی، فقط باید هی کار کنی و کار کنی و هرگز کم نیاری، اونوقت می‌رسی که همه ی مشکلات، آروم آروم جلوت خم می‌شن و بهت تعظیم می‌کنن...

دو ساعت کلاس جلسه ی اول و تموم دو ساعت های شش سال من مثل برق و باد گذشت و آخر سال، کلاسی که روز اول حتی نمی‌تونست صورت و مخرج کسر رو بخونه با چنان سرعتی مسائل آقای مدیر رو حل می‌کرد که آقای مدیر، حتی فرصت نوشتن کامل مطالب پیدا نمی‌کرد... آخر سال همه فهمیده بودن که کار نیکو کردن از پر کردن است و چند سال بعد وقتی چهار روزه که سه مدال طلای المپیاد جهانی از همون کلاس بیرون اومد همه با تموم وجودشان باور کردن که کار نیکو کردن از پر کردن است. و حالا بعد از سال‌ها، یکبار دیگه مفهوم این ضرب‌المثل بی‌ظنیر رو توی برگه‌های آماده ی، آماده ی ویرایش، که دسته دسته روی میز چیده شده بود، حس می‌کردم...

روی تک‌تک برگه‌های تألیف این کتاب، جای قطرات عرق مؤلف‌های خسته، لک افتاده... یادت نره هم رزم، اگه این کتاب رو تو دست گرفتی، یه دین بزرگ گردنته و تا با اراده و پشتکار قوی این کتاب رو مو به مو نخونی، تا واسه خوندن این کتاب، چشمات از خستگی سرخ نشن و عرق‌ت در نیاد، این دین از گردنت برداشته نمی‌شه.

این کتاب رو خوب بخون رفیق، دست ما رو فشار بده و یا علی بگو و همت کن تا به آرزوی بزرگ خودت برسی... وقتی کنکور رو دادی و به اون چیزی که خواستی رسیدی، ما رو با یه پیام کوتاه تو شادی خودت سهیم کن، برامون بفرست؛ کار نیکو کردن از پر کردن است.

معدی آرام‌فر

شهریور ۹۰